

متن پیاده سازی شده جلسه دوازدهم تفسیر قرآن کریم 21 دی ماه 1401

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر کلمه الله

کلمه الله هم در بسم الله الرحمن الرحيم آمده و هم در غیر بسمله بیان شده است. در یکی از تفاسیر نوشته اند که کلمه الله 1000 بار در قرآن آمده است. بنده در یادداشتی به نویسندگان تفسیر مذکور یادآور شدم که حدود 2700 – 2800 بار کلمه الله در قرآن آمده است.

بحثی که داریم بسیار کاریست دارد. در مورد الله یک تصور عمومی در حوزه و دانشگاه حکم فرماست که الله علم است برای ذات مقدس خداوند. حالا کلمه علم را حذف می کنیم چون بعضی ها آورده اند و بعضی ها نیاورده اند چون ممکن است الله را مُحَلَّى به لام بگیریم که در اینصورت جزو الله نیست و اضافه شده یعنی اَلِله بوده و همچنین ممکن است الف لام جزو خود کلمه باشد یعنی الله باشد. به هر صورت الله را اسم برای ذات مستجمع صفات جمال و جلال می-گویند. ما یک دفعه الرحمن می گوئیم که یک جهت را در نظر می گیریم و یک دفعه الرازق، الصادق، الخالق، العالم، الحکیم و ... می گوئیم که به جای همه صفات جمال و صفات جلال، الله می گوئیم.

بررسی تصور عام در مورد الله

جالب نیست بگوئیم ولی واقعیت این است که در کلمه الله از جهات مختلف اختلاف است. در اصل اختلاف است، در نوع، در معنا، در الف و لام، در همزه الله اختلاف است. بنده در کتاب سلسبیل با نظر به لفظ الله سراغ روایات و اقوال در معنای الله نرفتم ولی اختلافات را وارد شده ایم. (فیبحت عن اصلها و نوعها و الالف و اللام منها. اما اصله و نوعه فعند بعض غیر مشتق) برخی گفته اند الله خودش است و مشتق نیست مثل زید و بکر که مشتق نیستند (بل هو عَلَمٌ) وقتی چیزی علم شد قهراً الف و لام هم جزو کلمه است چون مُحَلَّى به لام در مقابل علم است و بالعکس. خلیل بن احمد قائل به این نظریه است و همچنین فخر رازی به کثیر نسبت داده است مانند سیبویه. بعضی دیگر گفته اند اصل الله اِلَه بوده، برخی دیگر گفته اند لاه بوده و طبق این مبنا الله دیگر علم نیست بلکه معرفه به الف و لام است.

طبق همین اختلافی که در اصل بیان شد در نوع الله هم اختلاف است. اگر الله علم شد جزئی حقیقی می شود ولی اگر لاه یا اِلَه بوده که الف و لام بر سرش آمده از کلیت خارج نمی شود. برخی گفته اند اگر الله علم نباشد وقتی لا اله الا الله می گوئیم این عبارت مفید توحید نیست و این جمله زمانی مفید توحید است که از الله شخص خاص را اراده کنیم. از نظرات دیگر در اصل کلمه الله به توحید نمی رسیم ولی با نظر علم بودن به توحید می رسیم.

سوال یکی از حضار: علم بودن با الف و لام داشتن قابل جمع است مانند الفضل.

پاسخ: در کتاب نحو خواندیم که وقتی معارف را تقسیم می کنند می گویند پنج تا است: یکی مُحَلَّى به لام است و یکی هم علم است. اگر دیدید کلمه ای علم است و الف و لام هم دارد و بدون الف و لام هم باز علم است این را الف و لام لمح می گویند یعنی الف و لام مصطلح تعریف نیست. پس چیزی که تعریف اش به الف و لام است دیگر از علم نیست و چیزی که تعریف اش از علم است دیگر از الف و لام نیست. بعضی دیگر الله را جاری مجرای علم گرفته اند مانند صاحب حدائق الندیه. در مورد الله دو اطلاق داریم:

1. معنای مشهور همین معنایی است که گذشت یعنی الله علم است برای ذات مقدس خداوند است.

2. معنای دیگر، الله بالذات متجلی است یعنی ذاتی که تجلی کرده است. حالا تجلی اول که بی تعین است یا تجلی دوم که تجلی با

تعیینات است.

نگاه ما به خداوند نمی تواند دو نوع باشد: خدای بدون فرض تجلی، ظهور، خلق، علیت و سببیت و خدای متجلی در اشیاء که خالق اشیاء است، صانع اشیاء است.

بسم الله الرحمن الرحيم یعنی به اسم خدای رحمان رحيم که خدا را به عنوان یک ذات صاحب فیض در نظر می گیریم. گاهی هم فیض مقدس می گویند، خدای صانع، خدای خالق.

فرق این دو اطلاق در این است که در اولی دیگر تجلی جزء موضوع له الله نبود اما در معنای دوم تجلی جزء موضوع له است. مثلا یک دفعه زید می گوئیم و منظورمان همان زید در خارج است، یک بار زید را بر آقای زید اطلاق می کنیم وقتی که مثلا درس می خواند، خب این درس خواندن داخل در موضوع له زید می شود. در الله هم یکبار نگاهمان من حیث هو هو است و یکبار هم نگاهمان به حیث تجلی و ظهور خاص است.

اشکال

اشکال: برخی گفته اند بشر در وضع کلمات باید یک شناختی از موضوع له داشته باشد تا آنرا وضع کند، اگر غیب مطلق است و هیچ شناختی ندارد چگونه می خواهد وضع کند؟ چگونه می خواهد مفاهمه کند. فخر رازی می گوید در الله این مشکل را داریم، مخصوصا در معنای اول که چیزی در نظر نمی گیریم و اتفاقا یکی از صفات هم غیب است. عین عبارت فخر رازی: گذشتگان از فلاسفه منکر وضع اسم برای ذات الهی شده اند. چرا که انگیزه در وضع لفظ اشاره به موضوع له است و از آنجا که هیچ یک از مخلوقات نمی تواند ذات الهی را بشناسد فایده ای در وضع لفظ برای ذات تصور نمی شود.

پاسخ: اگر بگوئید وضع کلمات برای معانی مجهول مطلق درست است در جواب می گوئیم باز اشکال دارد زیرا مفاهمه باید صورت بگیرد - اگر بگوئید ذات خدا مجهول مطلق نیست در جواب می گوئیم ذات خداوند مجهول است پس جواب اشکال فخر رازی چیست. فخر رازی در جواب می گوید برخی معتقدند ممکن است خداوند بعضی از بندگان مقرب را به شرف معرفت ذات مقدس نائل کند در اینصورت وضع اسم برای ذات ممتنع نخواهد بود. ایشان در واقع مقدمه دوم را زده است که بگوئیم ذات خداوند برای هیچ کس قابل شناخت نیست.

نقد بر اشکال و جواب

به نظر بنده هم اشکال ضعیف است و مغالطه دارد و هم جواب ضعیف تر است. ضعف اشکال این است که چه کسی گفته وضع کلمات برای معانی ای باید که برای مخاطب معلوم است. خیر اینگونه نیست ممکن است یک معنا ذات اش معلوم نباشد ولی آثارش معلوم باشد مثلا من و شما باهم مفاهمه می کنیم و کلماتی را به کار می بریم که اجمالا می دانیم مثلا دارو است ولی نه شکل اش را دیده ایم و نه خواص اش را می دانیم؛ در اینصورت آیا نمی توانیم مفاهمه کنیم.

جواب هم ضعیف تر است چون خلاف معتقدات است زیرا معتقد هستیم هیچ موجودی به این شرف نمی تواند نائل شود. معرفت ذات خداوند جوری که انسان آنرا خوب بشناسد فقط برای خدا است. ظاهرا ملائکه مقرب هم همین طور هستند. جناب موسی از خداوند تقاضا کرد که خدایا خودت را به من نشان بده که خداوند فرمود ببین اگر کوه تحمل دارد من خودم را نشانت بدهم. روایتی داریم که می گوید: امام باقر علیه السلام می فرماید: مردم خیال تان راحت باشد ما خداشناس نداریم تا دلتان بخواهد خداشناس داریم. امام در ادامه می فرماید اگر سوسک بخواهد خدا را بشناسد چگونه می شناسد؟ سوسک برای خداوند دوتا شاخک تصور می کند و می گوید من ضعیف با دوشاخک دارم که به عنوان رادار عمل می کند، پس با این استدلال اش برای خدا هم شاخک تصور می کند. امام باقر می خواهد بگوید شما هم همین طور است منتهی شناخت بشر مراتب دارد مانند شناخت پیامبر اکرم، شناخت حضرت امیر، شناخت ملائکه و تا به پایین ترین مراتب می رسد.

ما با همین رویه مفاهمه برقرار کردیم، اصلا ادل شئی علی امکان وقوعه، خب الان واقع شده است منظور شما از عدم برقراری مفاهمه چیست؟ این سوال و جواب خیلی ضعیف است یعنی در واقع ما مقدمه اول را در قیاس استثنائی می-زنیم که وضع برای مفاهمه است و مفاهمه هم فقط زمانی است که موضوع له معلوم باشد، ما می گوئیم همین جا توقف کنید که فی الجمله معلوم بودن کفایت می کند.

سوال یکی از حضار: استاد فی الجمله هم معلوم نیست، ذات ذات بسیطه است چه چیزی را می خواهیم بیان کنیم.

پاسخ: ذات، ذات شؤون است، ذات بسیط است ولی از بساطت خداوند به وحدت شأن خداوند نرسید. الله ذات الشؤون است اما بسیط است.

ادامه سوال: استاد پس بفرمائید روی تجلی بحث کنیم همینی که آقایان می گویند لاسم له و لا معنی فی مقام ذات.

پاسخ: یک دفعه می گوئیم الله وضع برای تجلی شده است و تجلی در معنای الله داخل است و یک دفعه می گوئیم این واسطه در عروض است. این مجوز می شود که برای خود الله وضع کنیم لذا در معنای اول تجلی داخل در موضوع له نیست ولی در معنای دوم تجلی داخل در موضوع له است.

بررسی احادیث

1. امام علي عليه السلام: (في معنى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: إِنَّ قَوْلَكَ «اللَّهُ» أَعْظَمُ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ) این عظیم ترین نام برای الله است. این روایت از نظر منزلت ثابت می کند که الله اسم اعظم است.

2. وَ بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَعْنَى اللَّهِ؟) از معنای الله سوال کردم (قَالَ: اسْتَوَى عَلَى مَا دَقَّ وَ جَلَّ) الله بر هر دقیق و ریزی استیعلا دارد.

3. امام صادق عليه السلام: (ليس قولي اللَّهُ إثبات هذه الحروف: أَلِف، لَام، هَاء) امام می فرماید وقتی من الله می گویم مقصودم لفظ نیست (ولكني ارجع الى معني) وقتی الله می گویم به یک معنایی اشاره دارم (هو شيء خالق الاشياء و صانعها، وقعت عليه هذه الحروف) وقتی الله می گویم نظرم به شیئی است که خالق الاشياء و صانع الاشياء است.

حالا بگوئیم این صانع عطف تفصیلی است یا اینکه صنع اشیا بعد خلق اشیا است.

4. امام عسکری عليه السلام: (تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ أَيُ اسْتَعِينُ عَلَى أُمُورِي كُلِّهَا بِاللَّهِ الَّذِي لَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ إِلَّا لَهُ) برای الله صفتی آوردند که استحقاق عبادت را می رساند.

5. امام عسکری عليه السلام: (هُوَ الَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ) وقتی الله می گوئیم منظور کسی است که همه خلق در مشکلات به او پناهنده می شوند.

6. امام صادق عليه السلام: (أَلْفُ آءِ اللَّهِ وَ أَلَامُ الْإِزَامِ خَلْفَهُ)

سوالات آخر درس

سوال 1: استاد فرمودید که به وضع اشکال می کنند و واضح نمی تواند نداند که معنایش چیست. در نقد بر اشکال فرمودید ما در استعمال تا حدی معنا را می فهمیم. در بیان خودتان اشکال به وضع بود.

پاسخ: این استعمال جدا از وضع نیست و وضع برای استعمال است و استعمال با توجه به وضع است.

ادامه سوال 1: عرض بنده این است علامه در میزان می گویند الله قبل از استعمال، استعمال می شده اما نه در معنایی که مدنظر ما، پیامبر و قرآن است و از زمان حضور قرآن استعمال خاص پیدا کرد و چه بسا از آن زمان هم علم شد.

پاسخ: ما اگر وضع اولیه را درست کنیم درست می شود ولی اگر بگوئیم نقلی صورت گرفته همانی که با این معنا است ولو وضع ثانوی باشد پس وضع و استعمال را جدا نکنید. حالا بگوئیم قبل از اسلام نبوده ما از زمانی که واضح می-خواستہ نقل کند را در نظر می گیریم.

سوال 2: جلسه پیش در مورد اسم تعبیرتان این بود که یک معنای اسم همین نام است، یک معنای اسم تجلی و ظهور است و تفکیک کردید. جسارتا می توانیم بگوئیم که معنای لغوی اسم جای خود و معنای اصطلاح عرفانی اش که تجلی است یک وجه تسمیه دارد که ظهور چیز دیگری باشد.

پاسخ: شما نمی توانید این ایراد را بر ما بگیرید چون ما از مخالفان تکثیر معانی هستیم. ما داعی و مورد استعمال را معنا نمی دانیم و تا جایی که امکان داریم معنای جامع تصور می کنیم. حالا اگر در بیانات معانی ای بوده به اعتبار مصادیق بوده است. بنده خیلی وقت ها بر ممشای قوم صحبت می کنم و رد می شوم و توقفی نداریم وگرنه گفتیم که این ها معنا نیستند و یک داعی قوم هستند یا یک جامع مشترک معنوی است که به اینها به آن برمی گردد.

سوال 3: استاد سند کتاب تحف العقول را جایی بحث کرده اید؟

پاسخ: بلی در اول خارج مکاسب محرمه بحث کرده ایم. خلاصه نظر بنده این است که آقای تحف عالم خوبی بوده و کتابی هم که با عنوان تحف العقول دست ما است همان کتاب است ولی مشکل این است که مرحوم حرّانی روایات را مرسل کرده است

و به امام نسبت داده است و فاصله راویان را نیاورده است. تحف العقول کتاب خوش سلیقه ای است.